

در آمدی بر پیدایی و برگزاری آیین نوروز...

نوشته دکتر علیقلی محمودی بختیاری

دیدیم که سرانجام، خردمندان جهان نشستی ساختند، اندیشیدند و نوروز باستانی و عید و جشن با شکوه انسانی ایرانی را به عنوان آغاز سال برای همه جهان پسندیدند و برگزیدند. که این عید نه بر خاسته از نام کسی و فردی است و نه وابسته به کیش و آیینی خاص؛ گزینشی است خردمندانه و برخاسته از اندیشیدن درست و استوار بر هنجار آفرینش و ناموس طبیعت و شناختن زمان و آگاهی بر چند و چون گردش سپهر و مه و مهر و سیاره گان منظومه خورشیدی کارگر بر زمین... اینان دریافته اند که بر این کره خاکی مردمی بودند و هستند که با گذشت زمان به شناخت خود و آنچه پیرامون خود می دیدند کامیاب شدند. در برابر «زمان بیکران»، زمانی کرانمند» را در نظر گرفتند. این زمانشناسی در هزاره دهم همین «زمان کرانمند» به رای و اندیشه «مرد بینادل» و صاحب نظری پدید آمد که ما او را «روشنفکر»، «بینادل»، یا بگفته حافظ «نظر باز» می داریم. او گفت: تا زمان و زمین و سپهر و پیوند ستارگان را با زمین درست دریابید تا شاد زیوید^(۳)، تا زیوید جهانتان بکاهه^(۴) تن و میتوان بکاهه روان باشد... باید: نیک بیندیشید، اندیشه نیک را نیکو بیان کنید و بیان نیک را نیکو بکار بندید... همین و همین. او رفت و این مرده ریک سپند و ورچاند و ابرای نسل انسان بجا نهاد. تا آن زمان که مردم نیک اندیشیدند، نیک گفتند و کردارشان نیک بود، زندگیشان سرشار از شادی، فروغ، زیبایی و زمینشان سرسبز، آباد، پربار و رمهشان انبوه و باغهاشان پر انگور... آزادی‌شان یکام و خامه و دفترشان آزاد و بکار بود. آن انسان نظرباز بینادل، استوار بر آنچه پیش از او پدید آمده بود زمان را

نوروز:

هنگامه و رستان خیز^(۱) طبیعت و روز نو شدن جهان هستی، هنگام وزش باد صبا و رویش گیاهان و شکوفایی گلها، آغاز سال جهان و شادی بخش جهانیان و آرنگ^(۲) فروغمند فرهنگ ایران زمین... به همه ایرانیان آزاده و همه آزادگان جهان، مبارک و فرخنده باد به امید آنکه با آغاز این نماد خرد و مردمی و نشان فرهنگ راستین انسان، نامردمها، بدسگالها، پرخاشگرها، ستیز و جنگها، خورنریزها، آزارها و شکنجه‌ها... پایان پذیرد و نابخردان حاکم بر جهان و عاملان جهل و بیداد، بخورد آیند، به فر این رستاخیز طبیعت در خود بنگرند. به خرد و اندیشه و معرفت بگرایند تا همه مردم همدوش با این روز خجسته و آغازینه خدایی بسوی «شهرستان نیکویی» و «بهشت منور» و طبیعت زیبا، و جهان عشق و مهر و آفرینش و سازندگی... وجدان و وشتان، دست افشان و پاکوبان- با خنده‌های پر خاشته از دل و جان رهسپار گردند. دیو جهل و جنگ و نفرت و آزار و ویرانی را به زنجیر کشند و دست مهر و دوستی یکدیگر را بکشارند و درفش آزادی و آزادگی را برافرازند...

ایدون باد، ایدون تر باد

افسانه‌ها و مینهای^(۵) بجا مانده از آن مردم و آن ملت‌ها می‌توانیم بجوایم و بیایم. و همچنین: انگیزه‌های واماندگی، پسروی و تیره‌روزی ملت‌ها را تا اندازه‌ی- با همین شیوه باید جستجو کنیم.

در جهان امروز- با همه پیشرفتهای فن آوری، تکنیک و گسترش دانش- آن ویژگیهای عارفانه مردمی نادیده انگاشته شده، آزر و آژو^(۶) و هوای نفس و خیره‌سری و خودکامگی و دیگرکشی و آزار و شکنجه، بر دل و جان حاکمان جهان فرمانروا گشته و بناچار انسان و جهان انسانی را دچار پژمرده‌گی، افسردگی، دل‌مرده‌گی، بیمنگی و هراس کرده‌اند. و انسان چون شکار گرفتار در دام، هر چه بیشتر دست و پا می‌زند و تلاش می‌کند بندهای افتاده بر دست و پایش استوارتر و محکمتر می‌گردد...

اگر به پیشینه ملت ایران بنگریم- و درست بنگریم- که روزگاری از مرز چین تا «ورارود»= فرات» و کرانه نیل و دریای میانه یا مدیترانه را زیر فرمان داشت و سرمایه دارایی، خوشی و شادایی و دانش و خرد و بینش، در زیر درفش این فرمانروایی، در سراسر این سرزمین گسترده و آباد، به اوج و کمال دلخواه رسیده بود، در شگفت می‌مانیم... به تاریخهای ساختگی نگاه نکنید، تاریخ راستین، در دل همین افسانه‌ها، مینها، اسطوره‌ها و دفترهای بفراموشی سپرده و سنگ نبشته‌ها... نهفته است. اکنون باید دید آن روزگاران چه انگیزه‌هایی در کار بود. مردم چگونه می‌اندیشیدند. خوشکاری چه معنایی داشت. «رنج خود و راحت یاران طلب» تا چه اندازه مصداق پیدا کرده بود... و اکنون چرا از آنهمه زیبایی، بهروزی، فراخی زندگی، دریادلی، گذشت و آبادانی، دور مانده است.

اندازه گرفت و ستهای خوب دیرین را مقدس شمرد و مقدس تر از همه دو اعتدال بهاری و پاییزی را- آنچنان که ناصر خسرو قبادیانی گفت:

نوروز اگر چه ز مهرگان به
هر دو زمانه اعتدالی

اکنون جا دارد که همراه و بدنبال این درآمد و آغازینه سخن، یادی و سخنی پیرامون پیدایی و برگزاری این آیین دیرپا و شیوه برخورد و رویارویی ایرانیان را با آن داشته باشیم تا هم با زماندگان ناآگاه و به سستی گراییده آن بیداران و خردمندان و هم همه مردم جهان از آنچه و چون و چنده، برگزاری این جشن آگاه شوند و بدانند که انگیزه شکوه‌مندی، سروری و پیشتازی و بهسازی نیاکانشان چه بوده است و چگونه در سایه فر خرد و اندیشه نیک:

مردم از هر طرف بدشت و بکوه
ناز و عشرت کتبان گروه گروه
بود نعمت خورندگان بسیار
لیک نعمت فزون ز نعمت خوار
از جماعت که کشته بود انبوه
بی عمارت نه دشت بود و نه کوه
پام بر پام- اگر بیدی خواهان-
کوری از ری شدی به اسپهان

بر اثر بهداشت و خوراکی خوب و مناسب مرگ و میر اندک و مردم فراوان و بر اثر کار و کوشش آنان، زمین سبز و آبادان بود...

●●●●

بی‌گمان پیروزی و سرازاری هر ملت و آبادی جهان و آزادی و شادی و خرمی مردمان انگیزه‌هایی داشته و دارد که آن انگیزه‌ها را در رسمها، آیین‌ها و

بی جویی در چند و چون این انگیزه‌ها و شناخت راستین آنها، می‌تواند راهبر و راهنمای پندآموزی برای مردم این بوم و بر و همه مردم گسترده در پهنه جهان باشد...

برای بی بردن به این راز شگرف باید نگاهی به آیینها و رسمهای دیرپای ایرانیان- در روزگاران گذشته- بیندازیم- هرچه کوتاهتر...

در ایران هر سال ۱۲ ماه، هر ماه ۳۰ روز و پنج روز و اندی افزون بر ۳۶۰ روز سال- به نام پنجه دزدیده- بود و با بکار بردن کیسه‌ها و به هنجار آوردن سال، تا هر فصلی در جای خود باشد و کار دهقانان و کشت‌ورزان باسامان باشد، زمان چون مهر تابان یار و نیروبخش انسان و در خدمت انسان قرار گرفته بود. هر روز سال نامی داشت و هر ما نیز نامی که در دل نامهای روزها بود و هر نام، نام آیزدی «باری بخش» پاسبان و شادی آفرین- که همه ایزد نماینده و نهاد شادی، بارآوری، آبادانی، آب‌رسانی، دوستی، آزادی، فرخندگی، زیبایی، توان و نیروی سازندگی و آفریننده گی بودند...

هر روز که نام ماه و نام روز با هم یکی می‌شدند، آن روز را جشن می‌گرفتند، شادی می‌کردند و به ستایش و نیایش آفریدگار دادار پروردگار می‌پرداختند. افزون بر این جشنهای مامانه، جشنهای بزرگ و فراگیری چون: نوروز، مهرگان و سده داشتند که با توجه به فلسفه و چند و چون پیدایی آنها، به انگیزه‌های آن همه پیشرفت و پیروزی و کامروایی بی می‌بریم.

در اینجا به نوروز و جشن فروردین می‌پردازیم و اوج و ورج این جشن همایون و فرمند و خجسته را- تا آنجا که مجال این گفتار برمی‌تابد- می‌نماییم. به امید آنکه ایرانیان و مردم جهان به این پدیده ورجاوند و زیبا آشنایی بیشتر پیدا کنند و زنگ و گرد و غبار سستی، ناتوانی، بی‌مهری و بی‌معرفی را از نهاد و جان و دل خود بزدایند و برای رسیدن به شکوه زندگی انسانی با چشم و دل بیدار و جان آگاه به تلاش و کوشش بپردازند. که نهاد زندگی خردمندانه و عارفانه، بیدار دلی و کار و کوشش و آفرینش و بخشش و مهرورزی است.

بگفته ابوریحان- در کتاب التفهیم:

نوروز نخستین روز است از فروردین ماه، و از اینجهت روز نو نام کردند زیرا که پیشانی سال نوست.

نوروز را به جمشید نسبت می‌دهند که در چنین روزی او بفرمود تا جشن گرفتند و شادی کردند و رخت نو پوشیدند و تا به امروز بنام نوروز جمشیدی مانده است. در همه تاریخها این نکته یاد شده است که برای نمونه تنها به چند بیت از شاهنامه فردوسی و بخشی از تاریخ بلعمی بسنده می‌کنیم. زیرا یاد همه کتابهایی که در این زمینه اشاره‌ها و مطالبهایی دارند خود به کتابی پر برگ کشیده می‌شود.

فردوسی درباره نوروز و پیدایی آن و بنیاد گزاریش

بفرموده جمشید، چنین می‌فرماید:
چو رفت از جهان نامور شهریار
پسر شد به جای پدر تاجدار
گرانمایه جمشید فرزند اوی
کمر بسته و دل پراز پند اوی
برآمد بر آن تخت فرخ پدر
به رسم کیان بر سرش تاج زر
کمر بسته با فر شاهنشاهی
جهان سر بسر گشته او راهی
جهان انجمن شد بر تخت او
از آن بر شد فتره بخت او
به جمشید بر، گوهر افشاندند
سر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو، هر سز فرودین
برآسوده از رنج تن، دل زکین
به نوروز نو، شاه گیتی فرورز
بر آن تخت بنشست فیروز روز
بزرگان به شادی بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار
بمانده از آن خسروان یادگار...

و از آنجا که فرهنگ ایران بر آیین داد و دادگری و

نخستین روز نوروز بسیار گرانمایه است؛ چرا که در این روز پیام آور خرد و اندیشه و مهر دیده به جهان گشوده است

بنداد (۷) استوار بر عشق و مهر و خرد و خویشتکاری استوار است و فرمانروا یا پادشاهی را گرامی می‌دارد که پاسدار و پاسبان این آیین فرموده خداوند جان و خرده باشد، شناخت آنرا به بخشی از تاریخ بلعمی اشاره می‌کنیم.

در تاریخ بلعمی- که ترجمه تاریخ طبری است- به خامه ابوعلی بلعمی- بر همان پایه که در شاهنامه یاد کردیم- چنین آمده است:

«پس علما گرد کرد و از ایشان پرسید که: چیست این پادشاهی بر من باقی و پاینده دارد؟ گفتند: داد کردن و در میان خلق نیکی، پس او داد بگسترد و علما را بفرموده که: روز مظلوم، من بنشینم، شما نزد من آید تا هر چه درو داد باشد مرا بنمایید تا من آن کنم و نخستین روز که به مظلوم

بنشست، روز همز بود از ماه فروردین پس آنروز را نوروز نام کرد، تا اکنون سنت گشت...»

و سخنان دیگر که همه در همین زمینه‌اند. (چون: نصیحت الملوك خزالی، اخبار الطوال دینوری، غرر الاخبار ثعالی...) گذشته از این روایتها و بحث داد و دادگستری، گزینش این روز و این جشن به عنوان آغاز سال و نو شدن زمان و شکوفایی طبیعت و بیداری زمین



دکتر عیظلی محمودی بختیاری

و آماده گی مردم برای تلاش و کار و کوشش بیشتر و آفرینش و مهرورزی به یکدیگر و همکاری و همیاری برای آبادانی و شادابی فضای زندگی... همه نشان آگاهی، ژرف بینی، بیدار دلی و خردمندی مردم این مرز و بوم بوده است، زیرا: چنانکه می‌دانیم در نوروز یعنی نخستین روز بهار- از دیدگاه ستاره‌شناسی- آفتاب به برج بره در می‌آید و روز و شب برابر می‌شوند و هوا نه گرم و نه سرد است. طبیعت خفته بیدار می‌گردد و همه چیز، همه کس، همه جا پذیرای زندگی نو می‌شوند و جهان هستی، پوشش و رویشی نو و تازه و بهنجار پیدا می‌کند. انسان و زمین، سپهر و زمان، همه دست به دست هم می‌دهند تا جلوه‌گاهی دلکش و زیبا برای تجلی خداوند و هنجار آفرینش پدید آورند، تا همین فرمانروا و خرسند و اهریمن شکسته پا و در بند آید. این آشنایی و به هم پیوستگی مردم ایران کهن با طبیعت و هنجار آفرینش در خور بررسی و پژوهش است.

نوروز و مهرگان

چنانکه پیشتر یاد آور شدیم، نوروز و مهرگان دو زمان اعتدالی هستند با این تفاوت که راه پیش نوروز، راه پشت سر مهرگان است و سخن ناصر خسرو را خواندیم و خاقانی شروانی هم همین در آمدن خورشید را به برج بره و برابر شدن روز و شب را- با پیچیدگی لفظی خاص خود- چنین آورده است:

آهوی آتشین روی، چون در بره درآید

کافور خشک کرده، با مشک تبر برابر

«آهوی آتشین روی، کبابه از خورشید است که وارد برج حمل می‌شود و کافور خشک و مشک تر کبابه از روز و شب است.

اما شیوه برگزاری نوروز خود داستانی دیگرست که توجه و ژرف شدن در چند و چون و تداوم آن هم بایسته است و هم دلنشین. آنچه را همین امروز در برگزاری این جشن فرخنده در میان همه دودمانهای ایرانی گسترده در پشته ایران بزرگ و سراسر جهان می بینیم، یادگاری از هزاران سال پیش است که در این نوشته هرچه کوتاهتر به آن نگاهی می افکنیم. چون آگاهی ما از روزگار ساسانیان و دسترسی ما به منابع آن در روزگار اسلامی بیشتر و آسانتر است، به آن روزگار و شیوه برگزاری نوروز در آن زمان می پردازیم و پیوند و تداوم آنرا تا امروز نشان می دهیم.

آنچه از نوشته های تاریخ نویسان سده های نخستین اسلامی برمی آید و به ویژه با نگاهی به نوشته های جاحظ بصری، در کتابهای: المحاسن و الاضداد (شایست نشایست) و کتاب تاج آیین برگزاری نوروز و سیر آن تا امروز آشکار می شود. جاحظ در سخن از مهرگان و نوروز می نویسد:

مهرگان آغاز زمستان و فصل سرماست و نوروز آغاز گرمات، لکن در نوروز کارهایی است که در مهرگان نیست. از آن میان که نوروز آغاز سال و هنگام گشایش

چرا در ایام نوروز از بزرگ یهودیان چهار هزار درهم دریافت می شد

خراج و عزل و نصب کارگزاران و سکه زدن پول از درهم و دینار و پاک کردن آتشکده ها و ریختن آب... و از اینگونه کارها... و سپس مردم فرمان می یابند که به دیدار شاه بروند و نامه های شکایت آمیز آنان را می پذیرند. اگر در میان آن نامه ها نامه ای باشد که کسی از شاه شکایت کرده باشد، آن نامه ها را مقدم بر همه نامه ها می گذارند و سپس شاه موبد بزرگ و دبیرید و هیریدان هیرید را می خواهد و منادی ندا می دهد که هر کس از شاه شکایت دارد از میان مردم بیرون آید تا به دادخواهی او رسیدگی شود.

جاحظ محاکمه شاه را در پیشگاه موبد موبدان، دبیرید و هیریدان هیرید شرح می دهد. و این خود در خور توجه است. درباره نوروز جاحظ در کتاب محاسن و الاضداد (شایست نشایست) آورده است که:

در هر یک از روزهای نوروز، پادشاه، بازی سپید پرواز می داد. از چیزها ای که شاهان در نوروز بخوردن آن فرخندگی می جستند، اندکی شیر تازه و پاک و پنیر تازه بود. و در هر نوروز برای شاه با کوزه ی آهنین یا سیمین آب برداشته می شد. در گردن این کوزه گردن بندی می بستند از یاقوت های سبز که در زنجیر زرین گذاشته و بر آن مهره های زبرجدین کشیده بودند. این آب را دختران دوشیزه از زیر آسیابها بر می داشتند... چون نوروز به شب می افتاد، شاه می فرمود که از بزرگ یهودیان چهار هزار درهم بستانند و کسی سبب آن کار را نمی دانست جز اینکه این رسم در میان شاهان رواج داشت و مانند جزیه شده بود... بیست و پنج روز پیش از نوروز در پهنه بازگاه شاه ۱۲ ستون از خشت خام بر پا می شد که بر آن ستونها: گندم، جو، برنج، باقلا، کاجله، ارزن، ذرت، لوبیا، نخود، کنجد، ماش و عدس می کاشتند و آنها را نمی چیدند تا ششمین روز نوروز با آهنگ و نوا و خیاگری آن دانه ها را می کنند و برای فرخندگی به مجلس بزم می پراکنند و تا مهرروز از فروردین ماه (۱۶ فروردین) آن سبزه ها را گرد نمی کردند این دانه ها را برای شگون می کاشتند و باور داشتند هر کدام نیکوتر شود، برداشت آن دانه در آن سال بیشتر خواهد بود. شاه به سبزه جو می نگریست و از خزمی آن فرخندگی می جست...

سخنان بالا که فشرده نوشته جاحظ است، نمونه یی است از یک گوشه از رسم و آیین نوروز که تا امروز همین سبزه کاری در میان دودمانهای ایران رواج دارد که پیش از نوروز دانه های گوناگون که در بالا به آنها اشاره شد، می کارند و معمولاً روز ۱۳ پس از نوروز که همگی به دشت و بیابان می روند با خود آنها را می برند و به آب می افکنند.

نکته تازه و جالبی که در نوشته جاحظ خواندیم هم زمان شدن نوروز با روز شنبه بود که به دستور پادشاه از بزرگ یهودیان پول دریافت می کردند و کسی راز آن را نمی دانست. به نظر من این دریافت پول از رئیس یهودیان در تقارن نوروز با شنبه باید چنین باشد که چون روز شنبه روز مقدسی برای یهودیان است، تقارن آن با نوروز فر و فروغ و جلوه ویژه یی پیدا می کند. به شکرانه این هم آفرینی و تقارن ها بزرگ یهودیان شادبانه یی بسزا پیشکش شاه می کرد تا به خزانه کشور داده شود و مردم ایران همگی این تقارن را به فال نیک می گرفتند و آن نوروز را با شکوه بیشتری برگزار می کردند.

انگیزه دیگر آن و دریافت آن شادبانه که به گونه سنت در آمده بود رسمی است که هنوز هم در میان ایرانیان رواج دارد که هنگام عید نوروز از کم بخشندترین (خسیس ترین) فرد دودمان «دشت» می گیرند و باور دارند که شگون دارد و سبب گشایش و فراخی روزی می شود و چون یهودیان در میان قومهای

ایرانی به خست و نابخشنده گی معروفند، دریافت این پول را از بزرگ آنان، انگیزه گرانباری خزانه کشور و فراخی نعمت می دانستند. همین امروزه هم تقارن نوروز را با شنبه با شکوه و سرور و خوشامد فراوان برگزار می کنند و در میان دودمانهای ایرانی و بگویش خاص آنان این اصطلاح وجود دارد. برای نمونه در میان مردم بختیاری می گویند: «گاه گاهی ایته (Etate) شنید به نوروز، و ما ز ندراتیها می گویند: صد سال گاهی شنبه به نوروز می افتد. البته صد عدد کثیره و از راه اغراق است و گرنه بطور معمول هر ۶ تا ۸ سال یکبار شنبه به نوروز می افتد.

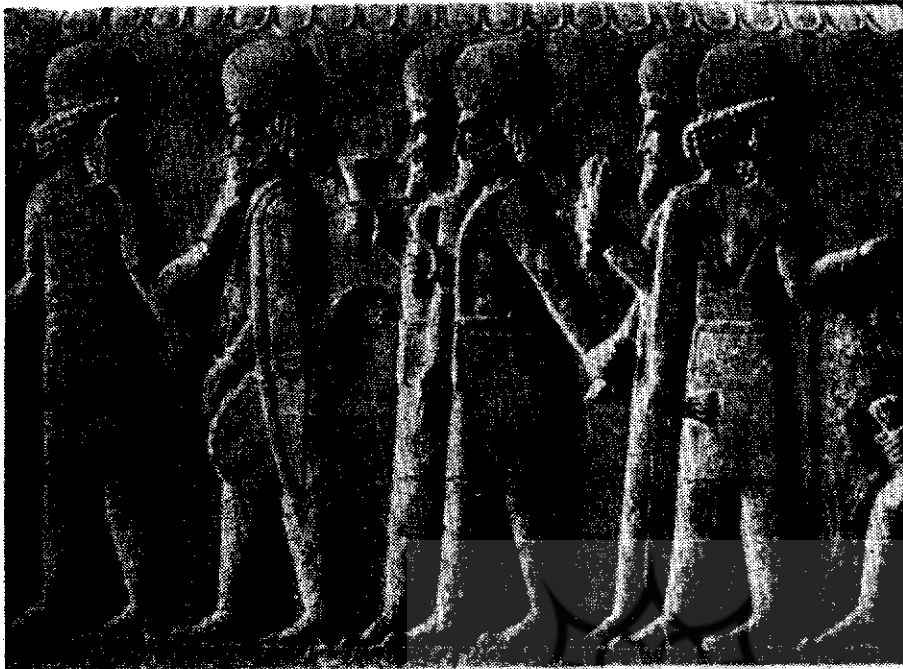
ابوریحان بیرونی می نویسد: آیین پادشاهان ساسانی در پنج روز نخستین فروردین چنین بود که: شاه به روز یکم نوروز را آغاز می کرد و همگان را از نشست خویش آرمی می داد و آنان را به مهرورزی خود دلگرم می ساخت. روز دوم، دهگانان و کارکنان آتشکده ها، روز سوم اسواران و موبدان بزرگ، روز چهارم خانواده و نزدیکان خود، روز پنجم پسر خود و همگان او را می پذیرفت و به هر یک از آنان - در خور جاه و جایگاه - بخشش می کرد (عیدی می داد) چون روز ششم فرا می رسید و از پرداخت حقوق مردم آسوده می شد، از آن پس نوروز از آن خود او بود و تنها نذیمان او می توانستند با او باشند و بس. در بامداد نوروز، نواها و آهنگهای ویژه یی در پیشگاه او نواخته می شد. مردم، فرمانروایان، مرزبانان، هر کدام در خور کار و پیشه و توانایی خویش شادبانه های برای شاه می بردند. و توده مردم هر چیز خوبی را سراغ داشتند چون: مشک، عنبر، عود، و یا کارهای دستی زیبا، پیشکش شاه می کردند و همه این شادبانه ها در دفترهای دیوانی یادداشت و ضبط می شدند. پنج روز نخستین فروردین را نوروز عامه و روز ششم را نوروز خاصه می نامیدند.

پدیوایی شاه بدینسان بود که: در نوروز رخت زیبا می پوشید و گوهرهای گوناگونی به آن می آویخت، با شکوه بسیار بر تخت می نشست. آنگاه جوانی که هم نام زیبا داشت و هم بدیدار و اندام برازنده و زیبا بود و هم به سخن و گفتار، با چهره یی گشاده و خندان، بار می خواست. شاه او را بار می داد. برابر شاه - اما پشت برده - می ایستاد. شاه از او می پرسید: کیستی و از کجا می آیی؟ با که آمده یی؟ چه آورده یی؟ به کجا می روی؟

جوان پاسخ می داد: نامم خجسته است. از پیش دو فرخنده آمده ام. سال نو و پیروزی آورده ام. پیش دو نیکبخت می روم. برای شاه مزده تسدرستی و شادکامی دارم... آنگاه شاه می فرمود تا به در آید. او پرده را کنار می زد و چون فرشته نیکبختی بر چهره شاه لیخت می زد. پس از آن ظرف سیمینی در پیش شاه می نهادند که در آن چند گردغان گندم و جو و ارزن و ذرت و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقلا و لوبیا گذاشته شده بود و نیز از جنس هر یک از آن نانها هفت دانه و همچنین هفت شاخه از

درختان: بید، زیتون، به و انار که نامشان را فرخنده و نگاه کردن به آنها را خوشایند و با شکون می دانستند می نهادند و بر آن شاخه ها می نوشتند: افزون: افزایش، افزود، پرواز، فراخی، فرهی. و نیز بر خوانی که آن ظرف نهاده شده بود: شکر و سکه های زرین و سیمین و دسته ای از گیاه اسپند می گذاشتند که شاه همه را در دست می گرفت و آنگاه کسانی که در پیشگاه او بودند، پایداری و نیکبختی او را با آوای بلند از او رمزد می خواستند. موبد موبدان نخستین کسی بود که در نوروز به شاه شادباش می گفت.

در نوروزنامه منسوب به خیام، سخنان موبد موبدان در هنگام روبرو شدن با شاه چنین آمده است:
شاه به جشن فروردین، به ماه فروردین، آزادی گزین، یزدان و دین کیان، سروش آورد تو دانایی و بینایی و به کاردانی و دیرزیوی و با خوی هژیر. و شادباش بر تخت زرین و انوشه خور به جام جمشید. رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد و راستی، نگاهدار، سرت سبز باد و جوانی جو خوید، است کامکار و پیروز، تیفت روشن و کاری به دشمن، بازت گیرا و خجسته به شکار، کارت راست چون تیر، بر تخت بادرم و دینار، بیشت هنری و داناکرامی و درم خوار، سرایت آباد و زندگانی بسیار...



مجسمه های برجسته دیواری تخت جمشید... ملیت های مختلف نیز در جشنهای نوروزی با ایرانیان سهیم می شدند.

توده مردم و مراسم نوروزی

این نمونه ای از شیوه برگزاری جشن نوروز برای شاهان و در حضور آنان بود. مردم نیز مراسمی ویژه خویش داشته و دارند. یعنی: برگزاری نوروز چنین است که: دو بهره از اسفند ماه گذشته، مردم به تکاپو می ایستند. سبزه می کارند و به گردگیری، پاکیزگی و شستنوی خانه و ابزار خانه یا به اصطلاح به خانه تکانی می پردازند. هر کس متناسب با توان و امکان خود آذوقه، خواربار و نیازمندیهای بایسته نوروز را فراهم می کند، آنچنانکه همه مردم، با خانه های پاکیزه، شسته رفته، و سبزه های خرم و نورسته با رخت های نو، چهره های شاد و لبان خندان، نوروز را پذیرا می شوند. جشن سوری یا چهارشنبه سوری را با شکوه و شادی فزون از اندازه برگزار می کنند. همزمان و بدنبال چهارشنبه سوری، مراسم دکوسه برنشین، «میر نوروزی»، «نوروز خوانی»، انجام می گیرد و مردم با همان شادی و خوشی و نشاط و پای کوبان و دست افشانان و «نوروزی خوانان» به پیشباز نوروز می روند و این شور و حال را به نوروز می کشانند. در سراسر نوروز که شش روز بدرازا می کشد این شور و حال و نمایش و خوانش و دید و بازدید و شادباش گویی در کار است... شب عید نوروز هیچ خانه بی بیدانی نمی شود که اجاقش روشن نباشد. و بر در و بامش آتش زبانه نکشد و دود از بخاری خانه اش بالا نرود و بوی خوراک و بخور برنخیزد. تا آنجا که اگر خانواده بی عزیزی را هم از دست داده باشد، نباید اجاقش خاموش و خانه اش

بی رونق و بی فروغ بماند که در اینصورت بر نزدیکان و همسایگان بایسته است که خانه اش را پاک و پاکیزه و به رونق و اجاقش را روشن و گرم سازند و بر در و بامش آتش برافروزند و برایشان بهترین خوراکیها و آجیل و شجره نوروزی فراهم و رخت فرزندان آن خانواده را نو کنند تا همه آن دودمان سال نو را با پیروزی و شکون به پیشباز روند و برای شادی روان در گذشته و درگذشتگان شاد باشند. زیرا باور دارند که اگر به هنگام تحویل سال نو گرفته، اندوهگین و ناشاد باشند، تا پایان سال همچنان خواهد بود که در اینصورت: «هر دم آید غمی از نوبه مبارکیادشان»...

خردمندان ایران می را نماد شادی و خوشی و زندگی و زنده دلی دانسته اند. می خوردن [شادمان و خوش بودن] باید بر پایه خرد باشد و به فرمان خرد. اندازه و چند و چون آن باید خردمندانه باشد. فردوسی می فرماید:

به اندازه به هر که او می خورد
که پر خوردن از وی بکاهد خرد
عروسی ست می، شادی آیین او
که بایسد خسر کرد گایین او
و خیام فرمود:

«می خوردن و شاد بودن آیین من ست»

و به دنبال آنان تا به حافظ شیرازی می رسیم. همه برآنند که این جهان آفریده خوب خداوند است باید آنرا آباد و شاد نگهداشت. آبادانی زمین به شادی و سرزندگی انسان بستگی دارد و به همین سبب است که

انسان جاودانه است و روانش پس از جدایی از کالبد بر فراز همین زمین در پرواز است و ناظر و گواه جانشینان خود. اگر جانشینان را افسرده، پژمرده و ناشاد ببیند، او نیز پژمرده و اندوهگین می شود. برای شادی روان درگذشتگان باید شاد بود و سرزنده...

یکی از ۲۱ یشت ادبیات منزده یسی (یشت ۱۳)، فروردین یشت است که بزرگترین یشت اوستاست. این یشت ویژه فروهران است که از بزرگی، شکوه و کارهای آنان سخن می دارد. در آیین مزدیسنی به پنج نیرو در کالبد آدمی باور دارند که عبارتند از: ۱- جان (نیروی جنبش و کوشش)، ۲- «دشنا» یا دین (بینش، بصیرت، وجدان...)، ۳- «بؤ» (نیروی دریافت، درک، تمیز)، ۴- روان (نیروییکه از او بازخواست می شود. نیروی پاسخگویی کردار...)، ۵- فروهر Fravahar یا فروشی (نیروی پایدار و ماندنی) فروهر / Fravahar که ماه فروردین ویژه آنست، نیرویی ست جاویدان که نگهداری و پاسبانی انسان و هر موجودی با اوست. ایرانیان باور داشتند که فروهر هر کسی پس از مرگ تن، از کالبد جدا می شود و در جهان مینوبه زندگی جاودانه خود می پردازد. نگهبان نام و ناظر کار و کوشش یازماندگان خود می باشد. در زمانهای ویژه فرود می آید تا از دودمان خود و کار و زندگیشان آگاه شود و باور دارند که به ویژه پنجه دزدیده یا همنهار همسیدم نوروز هنگام فرود حتمی اوست. دودمانها، برای آنکه فروهر در گذشته یا فروهران درگذشتگان شاد و خرم باشند و با خوشی و خشنودی بازگردند و پاسدار و نگهبان آنان

باشند، آن روزها را باید به خوشی و پاکیزگی برگزار کنند. این روزها را جشن فروردین می‌گویند. این روزها همین نوروز فرخنده است که روز ششم آن بسیار گرانبهای است زیرا در این روز پیام آور خرد و اندیشه و عشق و مهر و بهزیستی و به آفرینی دیده به جهان گشوده و از همان لحظه نخستین خندان بوده است... مردم ایران در آغاز نوروز گذشته از پاکیزگی تن و جامه و خانه و افروختن آتش و هلهله و شادی، باید خوراکیهای نیکو بپزند. جامههایی از آن خوراکیها را بر پام خانه می‌گذارند تا فروهران در گذشتگانشان ببینند و بداندند و آسوده خاطر باشند که فرزندان و بازماندگانشان بیچاره، نیازمند، تنگدست و اندوهگین نیستند. با اینکار هم مردم و خانواده‌ها و هم درگذشتگان شاد و خرم و سهاسگزار دادر آفرینکار، پروردگار خواهند بود...

اصولاً در آیین و فرهنگ ایرانی: بیداد، فقر، تنگدستی، پریشانی خاطر و اندوه از داده‌های اهریمن است. برعکس آن: فراخی زندگی، دارایی و خواسته، گشاده‌دستی، جمعیت خاطر، شادی، بکامه بودن مردم، آبادانی و سرسبزی زمین، داد و دادگری... داده و فرمودهٔ بهمن است... (به راستی که فقر و تنگدستی و بیداد، عامل اصلی فرومایگی، زبونی، چالپوسی، دلهره و پریشانی خاطر انسان است و اینهمه نمودار تعلیم انیوانی^(۸) است. هر زمانی که این لجنزار گندیده و بیماری‌زا به جویبار زلال و گوارا و توانبخش فرهنگ ایرانی رخنه کرده و دیرپاییده، زلال فرهنگ ایرانی رنگ و بوی خود را به همان دیری-باخته است و چنین قباد...)

نوروز در روزگار اسلامی

جای شک نیست که ملتی با چنان سرچشمه‌یی جوشان و زلال و گوارا و با بنیادهایی استوار بر داد و دهش و خرد و عشق و اندیشه و با چنان ترادادها (ستنها)یی که زندگی و مردمی و خود از آن می‌زاید و می‌تراود، جهان آباد آنروزگاران را به زیر نگین داشت. خود همواره شاد و پیروز و کوشا و سرافراز بود و جهان را همچنان خود شاد و سرافراز می‌خواست. با گذشت زمان و به انگیزه‌هایی که در خور پی جویی است. و باید ریشه آنها را در خود مردم و کاهلی و سستی و ناآگاهی کارفرمایان و فراموش کردن انگیزه‌هایی آتیمه نعمت جست. (و اینهمه ناگفتنی است بماند تا جایی و مجالی مناسب) پهنه ایران جولانگاه تازیان شد. کار و سامان زندگی، رنگی دیگر بسخود گرفت. میرفت تا اجاقها خاموش شوند و آتیمه رسم و آیین زیبا و خداییی فراموش گردند، که بار دیگر شعله نهفته به خاکستر زبانه کشید، فروزان شد، گرمی گرفت و ایرانیان بیدار دل دریافتند که باید با تمام وجود و هستی این شعله فروزان شده را پرستاری کنند، پاسدارند (اگر در برون

در برخی روایات آمده است:

**در نوروز
ابراهمیم بتها را
شکست،
بر پیامبر اسلام
وحی نازل شد،
علی بتهای کعبه را در
هم شکست**

نمی‌توانند، در درون سینه خود، که خواجه شیراز گفت: «که آتشی که نمیرد همیشه در دل است». ایرانیان بیدار دل دریافتند که با از دست دادن آن فروغ، آن آیین و آلوده شدن جویبار فرهنگ خدایی خود و زخمه زدن بیشتر بر آن درخت کهنسال، ایران فسرده، پژمرده، تاریک و آنجویبار زلال گوارا، چرکین، بوناک، و بیماری‌زا خواهد ماند. در آن صورت نه تنها ایران، که جهان آلوده و فسرده و بیدادپذیر، ستم‌پذیر و ظلمانی خواهد شد و جهان انسانی شناسنامه خود را از دست خواهد داد. همین کابوسها، مردم بیدار دل را بخود آورد، تکان داد و بیدار کرد تا بهر صورت و با هر دستاویزی، خاکستر سرد و تیره را که بر چهره تابناک و فروزان آتش فرهنگ ایران نشسته بود، کنار بزنند.

... این دلاوران و بیداردلان دامن همت بکمر زدند، خطا و لغزش و کاهلی و نابخردی گذشتگان خود را به تدارک نشستند حتی با رخنه کردن در دل سیاه خلیفگان اموی و عباسی به آنان یاد دادند تا بهنگام نوروز و مهرگان رخت زیبا بپوشند، آتش افرورزند، جشن بگیرند. شاعران با همان زبان خلیفگان شعر سرودند و این دو جشن بزرگ را در دل و دیدهٔ آنان جلوه دادند، ابو نواس در وصف و خطاب به **پرویز مجوسی**، ترانه‌هایی در این زمینه سرود و برای نمونه گفت:

بحق المهرجان و النوک روز و فرخ الروز بسال الکبیس
یا: اولالنوک روز، روز الکبار و جشن کاهنبار...

که می‌دانیم تازیان «کیسه» کردن سال را گناه و حرام می‌دانستند و بناچار نه نوروز، که هیچ جشنی در جای خود قرار نمی‌گرفت. آغاز بهار گاه در تابستان و زمانی در زمستان می‌افتاد...

خردمندان، همانگونه که آیین «کیسه» کردن را به خلیفگان فهمانیدند، آیین برگزاری جشنها را نیز در دل و دیدهٔ آنان آراستند. در بارگاهشان آتش می‌افروختند،

شادی می‌کردند، خنیاگران می‌نواختند و حتی رسم «کوسه برنشین»، «میر نوروزی» و «نوروزخوانی» را چون شعله‌یی فروزان در آن بارگاهها تابانیدند و به ویژه جشن نوروز، مطلوب و محبوب خلیفگان قرار گرفت...

اما در خود ایران: با راستان خیزی عیاران و تجلی یعقوب لیث و بدنبال او با سر زدن آفتاب فرمانروایی سامانیان، همه چیز رنگ دلنشین، دلخواه و زیبایی دیرینهٔ خود را پذیرفت. آیینهای ایرانی از نو زنده می‌شدند. آتش فرهنگ ایرانی از زیر خاکستر سرد پدید آمده از جهل و نادانی، سر به در آورده و گرمی بخش محفل عیاران، زندان و سامانیان شد. فرهنگستان پدید آوردند و هر یک از اندامان فرهنگستان، عهده‌دار نوسازی و بازآفرینی بخشی از سرمایه‌های معنوی از دست رفته یا فراموشی سپرده شدند. فردوسی «از نظم کاخی بی‌افکنند که از باد و باران گزند نیاید». آن کاخ جاویدان نظم، سر به فلک زهره سایید. او کاری و کارستانی مسیحایی کرد. رودکی شعر سرود، ترانه سرود، آهنگ ساخت و ساز برگرفت و نواخت:

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
و سرود:

شاد زی با سیاه چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانهٔ باد
ز آمده تنگدل نباید بود
و از گذشته نکرده باید یاد
نیکبخت آنکه او بداد و بخورد
شور بخت آنکه او نخورد و نداد
یاد و ابراست اینجهان و فسوس
با ده پیش آن، هرچه بادا یاد
و گفت:

روی به مهراب نهادن چه سود
دل به بخارا و بسان طراز
ایزد ما و سوسهٔ عاشقی
از تو پذیرد، نپذیرد نماز
و اینچنین ترانه پرداخت:

گل بهاری، بت تناری
نمید داری، چرا نیاری؟
نمید روشن، چو ابر بهمن
به روی گلشن، چرا نیاری؟

رخنه در دل شاه غزنوی

دربار سامانیان، روزگار سامانیان را پیش دیدگان می‌آورد. گویی بارگاه خسروپرویز دوباره رونق یافت و تکبیا، باوید، دامتین، سرکش و سامشاد، سر از خاک بر آوردند و سرود و نغمه و ترانه ساز کردند و با نواهای جانفزا، کالیدهای پژمرده و جانهای افسرده و ناتوان را، گرمی و شادی و توان بخشیدند و در فرهنگستان نوپدید،

طرح کلی فرهنگ و زبان و ادب فارسی دری- درست و استوار- پی‌ریزی شد. در کنار فردوسی- که بی‌هیچ سر و صدا، یکبار پدید آوردن شاهنامه پرداخته بود- شاهنامه‌هایی به نثر نگارش می‌یافت. تاریخ طبری، تفسیر طبری، کلیله و دمنه و دهها کتاب دیگر- که از پهلوی به عربی برگشته بود- دوباره به زبان فارسی دری راه راست- بر می‌گشت و همدوش این کارهای شگرف فرهنگی، جشنهای نوروز، مهرگان، سده و دیگر جشنها و هم‌وزیر کاربهای مردمی با همان شکوه و زیبایی دیرین از سینه‌ها به پهنه زندگی کشانیده می‌شدند و برگزار می‌گردیدند... اینهمه، آنگاه پی‌ریزی شدند که به روزگار غزویان- که بیم ناتوان شدن و دوباره پز مردن آن آیینهای خدایی می‌رفت- فتنه‌آهریمن و جهل حاکم شده بر جامعه، کارگر نبود و نشد. شاعران، سخنسرایان، وزیران و دبیران خردمند و آگاه، با تمام توان خود، آتش فروزان شده در روزگار سامانیان را پرستاری کردند و شعله‌های آنرا فروزانتر ساختند. سخنسرایان با سروده‌ها و چکامه‌های زیبا و دلنشین خود در دل سخت و تیره محمود غزنوی و پیرامونانش رخنه کردند و رسمهای زندگی ساز و شادی، بخش کهن را در دل و دیده آنان آراستند و آنان را به پرستاری، پاسداری و نگهبانی آن جشنها و رسمها برانگیختند و مشتاق کردند. سروده‌های شاعران و آموزش و تدبیر دبیران خردمند و وزیرانی ایران پرست چون فضل بی سهل اسفراینی (چون به وزارت رسید فرمود که «مکتوبات را یکسره به پارسی دری نقل کردند» و شاهنامه را به میان کشید و آنرا معرفی کرد) در نگهبانی شاهنامه و رواج زبان فارسی دری تا آنجا کوشید که جان خود را بر سر آنها نهاد و کشته شد. تلاش این بزرگواران و سحرسخن سخنوران، سرانجام دل‌های تیره غزویان را روشنی بخشید و تا آنجا کارگر افتاد که آن سخت دلان چاره‌ی جز پذیرفتن سنتهای ایرانی و برگزاری آنها نداشتند. زیرا خردمندان آنچنان زمینه‌ی ساز کرده بودند که هر فرمانروایی اگر در بزرگداشت و برگزاری آنها کوتاهی می‌کرد به بی‌خردی، ناتوانی و ناسزاواری خود گواهی داده بود. عنصری در پیشگاه محمود این چکامه را که در ستایش و اهمیت نوروز سروده بود خواند:

باد نوروزی همی در بوستان بنگر شود
تا ز صنّعش هر درختی لمبتی دیگر شود
باغ همچون کلیه بزاز پر دیا شود
باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
روز هر روزی بیفزاید چو قدر شهریار
بوستان چون بخت او هر روز برناتر شود
و فرخی سیستانی مسط زیبایی سرود و بهار و نوروز را چنین جلوه داده که:

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید
کلید باغ، ما را ده، که فردامان یکبار آید

کلید باغ را، فردا، هزاران خنواستار آید
تولختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید
چو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید
ترا مهمان ناخوانده، به روزی صد هزار آید
کتون گرگلبنی را پنج و شش گل در شمار آید
چنان دانی که هر کس را همی زو بوی یار آید
بهار امسال پنداری همی خوشتر ز پسر آید
ازین خوشتر شود فردا، که خسرو از شکار آید

بدین فرخندگی جشنی، بدین بایستگی روزی
ملک را در جهان هر روز، عیدی باد و نوروزی
جانشینان محمود غزنوی، در فضای عطفشان
سخنان منوچهری دامغانی، خود ستایشگران نوروز
می‌شوند. منوچهری به شاعر جشن و شراب و شادی
مشهور است. نمونه‌هایی از سروده‌هایش را در ستایش
نوروز می‌خوانیم:

نوروز، روز خسرمی بسی عدد بود
روز طواف ساقی خورشید خند بود
مجلس بیباغ باید بردن، که باغ را

مفرش کتون ز گوهر و منسند زند بود
آن برگهای شاسپرم بین و شاخ او
چون صد هزار همزه که بر طرف مد بود
نرسگس، بسان حلقه زنجیر زرنگر
کاندر میان حلقه زرین وند بود...
بادام، چون شکوفه فشانده به روز باد
چون دست راد احمد عبدالصمد بود

احمد عبدالصمد وزیر، دیگر نمی‌تواند بخشنده
نباشد و ستایشگر و پاسدار نوروز نگردد
بیر لشکر زمستان، نوروز نامدار
کرده‌ست قصد تاختن و قصد کارزار
ویسنگ بیامدست به پنجاه روز پیش
جشن سده، طلایه‌ی نوروز نامدار
آری هر آنکھی که سپاهی رود به رزم
ز اول بچند روز بیاید طلایه دار
این باغ و راغ، سُکلت نوروز ماه بود
این کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار



جام طلایی دوره هخامنشی با مجسمه شیر بالدار... قدمت آیین‌های نوروز بسیار دورتر از زمان ساخت این جام است.

جوش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن
راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار
نوروز، از این وطن سفری کرد- چون ملک-
آری سفر کنند سلوک بزرگوار
چون دید ماهیان زمستان که در سفر
نوروز مه بماند قریب مهی چهار
اندر دویسد و مملکت او بفارتید
با لشکری گران و سپاهی گزافه کار
برداشت تاجهای همه تارک سمن
برداشت پنجه‌های همه ساعد چنار
در بساغها نشاند گروه از پس گروه
در راغها کشید قطار از پس قطار
زین خواجگان پنبه قیای سپید بند
زین زنگیان سرخ دهان سپاهکار
باد شمال چون ز زمستان چنین بدید
اندر تک ایستاد چو جاسوس بقرار
نوروز را بگفت که در خاندان و ملک
از قس و زینت تو که پیرار بود و پار
ببگاه تو سپاه زمستان بفارتید
هم گنج شایگان و هم دُر شاهوار
معمشوکانت را- گل و گلنار و یاسمن-
از دست یاره بر بود، از گوش گوشوار
خسینا گرات- فاخته و عنده لیب- را
بشکست نای در کف و طنبور در کنار
نوروز ماه گفت: بسجان و سر امیر
کز جان وی برآرم تا چند گه دمار...
نوروز پیش از آنکه سرا پرده زد بدر
بسا لعبتان باغ و عروسان مرغزار
این جشن فرخ سده را چون طلا یگان
از پیش خویشتن بفرستاد کامکار...

نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن
باغ همچون تب و راغ بسان عدنا
بوستان گویی بستخانه فرخار شده
مرفکان چون شمن و گلبنکان چون و ثنا
بر کف پای شمن بوسه بداده و تنش
کی و تن، بوسه دهد بر کف پای شمن؟
کیک ناقوس زن و شارک ستورزن است
فاخته نای زن و ببط شده طنبور زنا
پرده راست زند ناو- بر شاخ چنار-
پرده باده زند، قمری- بر نار و نا-
از فروغ گل اگر اهرمن آید به چمن
از پسری باز ندانی دورخ اهرمن...

روزی بس خستمت، می گیر از بامداد
هیچ بهانه نماند، ایزد کام تو داد
خواست داری و ساز، بی غمیت هست باز

نوروز فرخ آمد و نظر آمد و هزیر با طالع سعادت و با کوکب و منیر

ایمنی و عز و ناز، فرخی و دین و داد...
می خورکت باد نوش بر سمن و پیلگوش
روز رش و رام و گوش، روز خور و ماه و باد (۹)
آمد نوروز ماه، می خور و می ده بگاه
هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد...
بنشین خورشیدوار، می خور جمشیدوار
فترخ و امیدوار، چون پسر کیباد...

نوروز، فرخ آمد و نظر آمد و هزیر
با طالع سعادت و با کوکب منیر...
بر بید، عنده لیب زند: «باغ شهریار»
بر سرو، زلدیاف زند: «تخت اردشیر»... (۱۰)
نرگس، چنانکه بر ورق کاسه رساب
خسینا گری لکنده بود حلقه بی زیر
برگ بنفشه، چون بن ناخن شده کبود
در دست شیرخواره، بسرمای زمهریر
وان نسترن، چو مشکفروشی معاینه ست
در کاسه بلور کنند هنرین ضمیر
اکنون میان ابر و میان سمن ستان
کافور بسوی باد بهاری بود سفیر...

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار
خسیرای بت فرخار، بسیار آن گل بی خار
آن گل که سر او را بتوان خورد بخوشی
وز خوردن آن روی شود چو گل بر بار...

نو بهار آمد و آورد گل تازه فراز
می خوشبوی فراز آور و بریط بناواز
ای بلند اختر نام آور، تا چند بکاخ
سوی باغ آی که آمد گه نوروز فراز
بوستان، هود همی سوزد، تیمار بسوز
فاخته نای همی سازد، طنبور بساز
بقلدح، بلبله را سر بسجود آور زود
که همی بلبل بر سر و کند بانگ نماز
به سنماهی که بدیست، کنون گوش بینه
به نبیدی که لطیفست، کنون دست بیاز
طلب و گیر و نمای و شمر و ساز و گسل:
طرب و ملک و نشاط و هنر وجود و نیاز...

رخ دولت بسفروز، آتش فتنه بپشان
دل حکمت بزدای، آلت ملک بطراز
همچنین دیر زی و شاد زی و خرم زی
همچنین داد ده و نیزه زن و بخل گداز

آمد نوروز ماه، با گل سوری بهم
باده سوری بگیر، بر گل سوری بچم
زلف بنفشه ببوی، لعل خجسته ببوس
دست چغانه بگیر، پیش چغانه بخم...
نیست به بد رهنمون، نیست به بد مضطرب
نیست به بد بردبار، نیست به بد مهم
شرم خدا آفرین، برد دل او غالبست
شرم، نکو خصلتت دز ملک محتشم
بدنسگالده به خلق، بد نبود هرگز
وانکه بدی کرد، هست، عاقبتش بر ندیم...
خسرو ما پیش دیو، جم و سلیمان شدست
وان سر شمشیر او، مهر سلیمان و جم...
نزی ملیک زند شاه جهان تیغ کین
نزی پی تخت و حشم، نزی پی گنج و درم
بلکه ز بهر خدای وز پی خلق خدای
وز پی رنج سپاه، وز پی سود خدم
دانی کاین قصه بود، هم بگه بیوراسب
هم بگه بخت نصر، هم بگه بوالحکم
هم گه بهرام گور، هم گه نوشیروان
هم بگه اردشیر، هم بگه روستم
آخر چیره نبود جز که خداوند حق
آخر بیگانه را دست نبد بر عجم
آخر دیری نماند، استم استمگران
زانکه جهان آفرین دوست ندارد ستم
ایزد ما اینجهان، نزی پی جور آفرید
نزی پی ظلم و فساد، نزی پی کین و نقم
داد بین تا کجاست، فضل بین تا کرامت
کیست عظیم الفعال، کیست کریم الشیم
داد، بر خسرو است، عدل بر شهریار
جود بر شاه شرق، بخشش مال و نعم...
دست سوی جام می، پای سوی تخت زر
چشم سوی روی خوب، گوش سوی زیر و بم

نوروز، روزگار نشاطت و ایمنی
پوشیده ابر، دشت به دیبای ارمنی
خیل بهار، خیمه بصحرا برون زند
واجب کند که خیمه بصحرا برون زنی
از بامداد تا شبها نگاه می خوری
وز شامگاه تا به سحرگاه گل چنی...
نامردمی نوززی و ورزی تو سردمی
ناگفتنی نگویی و گویی توگفتنی

آمدن نوروز، هم از بامداد آمدنش فرخ و فرخنده باد باز جهان خرم و خوب ایستاد مُرد زمستان و بهاران بزد زابرسه روی سمن بوی راد گیتی گردید چو دارالقرار روی گل شبرخ بسیاراستند زلفک شمشاد بسیاراستند کبکان پرکوه، به تک خاستند بلبلبکان زیر وستا خواستند فاختگان همسر بنشاستند نای زنان بر سر شاخ چنار... باز جهان خرم و خوش یافتیم زی سمن و سوسن بشتافتیم زلف پسریرویان بر تافتیم دل زغمس هجران بشکافتیم خوبتر از بوقلمون یافتیم بسوقلمونیا در نویهار سمن بروم نیز بهاری کنم بر رخساز مدح نگاری کنم بر سرش از درد خماری کنم بر تنش از شمر شعاری کنم وینهمه را زود نثاری کنم پیش امیرالامرا بختیار

بوسستان بسانا، امروز به بستان بدهی؟
 زیر آن گلبن چون سبزه عمارت شدهی؟
 آستین بر زدهی؟ دست بگل بر زدهی؟
 فنجهی چند ازو تازه و نو بر جدهی؟
 دسته‌ها بسته، بشادی بر ما آمدهی؟
 تا خبر آری ما را ز دل افروز بهار؟...
 ای شرابی به خمستان رو و بردار کلید
 در او بازکن و رو بر آن ختم نسید
 از سرو روی وی اندر فکن آن تاج کلید
 تا ازو پیدا آید مه و خورشید پدید
 جامه‌هایی که بود پاکتر از سروارید
 چو بدخشی کن و پیش آرو فرو نه بقطار
 سروده‌های شاعران در ستایش و چگونگی
 برگزاری نوروز به چند دفتر می‌رسد. حتی رسمهای:
 «کوسه بر نشینی»، «میر نوروزی» و «نوروز خوانی»... تا
 روزگار ما دنبال شده است. در اینجا پیرامون موسیقی و
 دستگاهها و گامها و پرده‌های آن و نیز دربار
 «کوسه بر نشینی»، «میر نوروزی» و «نوروز خوانی»، بسیار
 کوتاه و فشرده سخن می‌داریم...

۱- پرده‌ها، مقامها و گامهای موسیقی:

همزمان با زنده نگه داشتن نوروز و دیگر سنتهای هستی آفرین ایرانی، بینشوران کوشیدند تا موسیقی

ایرانی و دستگاههای آنرا نیز نگهدارند (سرنوشت، سرگذشت و حال و روز موسیقی، نمایش، رقص و آواز ایرانی را می‌دانیم) و می‌دانیم که به روزگار ساسانیان برای هر روز از سال، آهنگی و پرده‌یی و برای هر ماه و هر جشنی هم آهنگ ویژه‌یی وجود داشت (نگاهی به کتابهای: مقاصد الاحان و جامع الاحان عبدالقادر سراهی و نیز نوشته‌های ابوتراب رازانی، مهدی برکنلی، مهدی فروغ، حسنعلی ملاح، محمد علی امام شوشتری و چند کتاب که بتازگی پیرامون موسیقی ایرانی نوشته شده و همچنین دیوان منوچهری دامغانی، مسعود سعد، شیرین خسرو نظامی و حتی دیوان شمس...) اینهمه دور نمایی از اهمیت و با چه و چون و چنده موسیقی را در ایران نشان می‌دهد. برای نمونه «سی لحن باریده» را از «شیرین و خسرو نظامی» یاد می‌کنیم:

۱- گنج باد آورده:

چو باد از گنج باد آورد رانندی
 ز هر بادی لبش گنجی فشانندی

۲- گنج گاو:

چو گنج گاو را کردی نواسنج
 بر افشاندی زمین هم گاو و هم گنج

۳- گنج سوخته:

ز گنج سوخته چون ساختی راه
 ز گرمی سوختی صد گنج را آه

۴- شادروان مروارید:

چو شادروان مروارید گفتی
 لبش گفتی که مروارید سفتی

۵- تخت طلا دین:

چو تخت طلا دینی ساز کردی
 بهشت از طاقها در باز کردی

۶- نالوسی و اورنگی:

چو نالوسی و اورنگی زدی ساز
 شدی اورنگ چون ناقوس از آواز

۸- حلقه کالوس:

چو قند از حلقه کالوس دادی
 شکر کالای او را بوس دادی

۹- ماه بر کوهان:

چو لحن ماه بر کوهان گشادی
 زسانش ماه بر کوهان نهادی

۱۰- مشک دانه:

چو بر گشتی ندای مشک دانه
 ختن گشتی ز بوی مشک خانه

۱۱- آرایش خورشید:

چو زد ز آرایش خورشید راهی
 در آرایش بدی خورشید ماهی

۱۲- نیمروز:

چو گفتی نیمروز مجلس افروز
 خرد بیخود بدی تا نیمه روز

۱۳- سبزه در سبزه:

چو بانگ سبزه در سبزه شنیدی
 ز باغ خشک سبزه بر دمیدی

۱۴- قفل رومی:

چو قفل رومی آوردی در آهنگ
 گشادی قفل گنج از روم و از زنگ

۱۵- سروستان:

چو بر دستان سروستان گذشتی
 صبا سالی به سروستان نگشتی

۱۶- سر و سهی:

وگر سر و سهی را باز دادی
 سهی سر و سهی بخون خط باز دادی

۱۷- نوشین باده:

چو نوشین باده را در پرده بستی
 خممار باده نوشین شکستی

۱۸- رامش جان:

چو کردی رامش جان را روانه
 ز رامش جان فدا کردی زمانه

۱۹- ناز نوروز:

چو در پرده کشیدی ناز نوروز
 به نوروزی نشست دولت آنروز

۲۰- مشکوبه:

چو بر مشکوبه کردی مشک مالی
 همه مشکو شدی پر مشک حالی

۲۱- مهرگانی:

چو نو کردی نوای مهرگانی
 ببردی هوش خلق از مهریانی

۲۲- مزوای نیک:

چو بر مزوای نیک انداختی فال
 همه نیک آمدی مروای آنسال

۲۳- راه شبیدیز:

چو در شب برگرفتی راه شبیدیز
 شدندی جمله آفاق شب عزیز

۲۴- شب فروخ:

چو دستان بر شب فرخ کشیدی
 از آن فرخنده تر شب، کس ندیدی

۲۵- فروخ روز:

چو بازش رای فرخ روز گشتی
 زمانه فرح و فیروز گشتی

۲۶- غنچه کبک دری:

چو کردی غنچه کبک دری تیز
 نمودی غنچه‌یی کبک دلاویز

۲۷- نخجیرگان:

چو بر نخجیرگان تدبیر کردی
 بسی چون زهره را نخجیر کردی

۲۸- کین سیاوش:

چو زخمه رانندی از کین سیاوش
 پراز خون نیاووشان شدی گوش

۲۹- کین ایوج:

چو کردی کین ایرج را سرآغاز
جهان را کین ایرج نو شدی باز
۳۰- باغ شیرین:

چو کردی باغ شیرین را شکر بار
درخت تلخ را شیرین شدی بار

●●●

نواهایی بدینسان رامش انگیز
همی زد بارید در بزم پرویز

اما در نوروز:

پرده‌هایی که ویژه نوروز و بنام نوروز آمده عبارتند از:
نواز نوروز، نوروز صبا، نوروز اصل، نوروز
حجازی، نوروز عجم، نوروز عرب، نوروز اصل
کوچک، نوروز بزرگ، نوروز خردک، نوروز بیانی،
نوروز خارا، نوروز کیقبادی،... افسر بهار، نو بهاری، می
بر سر بهار، سبزه بهار...

«نوروز بزرگ» به زن ای مطرب امروز
زیرا که بود نوبت «نوروز» به نوروز

(منوچهری)

مطربان ساعت بساعت بر بنای زیر و بزم
گاه «سروستان» زند امروز و گاهی «اشکنه»
گاه «زیر قیصران» و گاه «تخت اردشیر»
گاه «نوروز بزرگ» و گاه «بهار بشکنه»

(منوچهری)

میمون و خجسته باد بر تو
«نوروز بزرگ» و روز تحویل

ظهیر فاریابی

عبدالمومن در کتاب بهجت الروح آورده
نسوا آمد مقام و هست مشهور
زوی «نوروز خسار» دان و «ماهور»
ز پنجم نغمه اش «نوروز خسار» است
هم از شش نغمه «ماهور» آشکار است

مطرب بیره چون نغمه را ساز کند
نوروز و گوشت و مسلک آغاز کند
گسفتا صنما نمای «کردانی» را
پس سایه بگرداند و «شهنار» کند

●●●

مستی کنی و باده خوری سالیان سال
شکرگزی و نوش مزی شاد و شاد خوار
بر سبزه بهار نشینی و مطرب
بر سبزه بهار زند و سبزه بهار

مسعود سعد

۲- کوسه بو نشینی:

یکی از رسمهای نوروزی، «کوسه بر نشینی» است
که بتازی «کوب الکوسج» می‌گفتند و آن چنان بود که
مردی کوسه را بر خری سوار می‌کردند، کلاخی در

یکدست و پادزنی به دست دیگرش می‌دادند که پیوسته
خود را باد می‌زد و گروهی به دنبالش او را در کوچه و
خیابان و بازار می‌گردانیدند و درم و دینار از مردم
می‌گرفتند. در آمدی که از این راه بدست می‌آمد، تا
نیمروز به خزانه کشور سپرده می‌شد و از نیمروز به بعد
سهم خود کوسه و همراهانش بوده کوسه بر نشینی، به گونه
کارناوالی درمی‌آمد که با خواندن اشعار و سروده‌های
ویژه، شادی و شوقی به مردم می‌داد. زمانی که سالها را
«کیسه» نمی‌کردند، مراسم «کوسه بر نشینی» در آغاز آذر
ماه انجام می‌گرفت. در چنین حالی پیکر و سر و روی
«کوسه» را با روغن‌های ویژه چرب می‌کردند که سرما او
را آزار ندهد. این رسم تا زمان «ابوریحان بیرونی» در
شیراز با همان شیوه دیرین، در آغاز آذر ماه و نیز در
«نوروز» انجام می‌گرفت و پایان زمستان و فرا رسیدن
نوروز را مژده می‌داد در کتابهای: التفهیم و آثار الباقیه
ابوریحان، زین الاخبار گردیزی، عجائب المخلوقات
زکریای قزوینی و کتاب ربیع المتجمین و نیز در مروج
الذهب ابوالحسن مسعودی داستان و رسم «کوسه
بر نشینی» به شرح آمده است.

۳- میر نوروزی:

حافظ در غزلی زیبا می‌فرماید:

ز کسوی یسار می‌آید نسیم باد نوروزی

ازین باد ار مدد خواهی، چراغ دل برافروزی...

●●●

سخن در برده می‌گویم، ز خود چون فنجی بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست، حکم میر نوروزی
برای آنکه به جامعه و مردم فهمانده شود که نظم
اجتماع و اداره کشور بر پایه داد و خرد، کار آسانی
نیست، مراسم «میر نوروزی» را برپا می‌داشتند و درست
همانند «کوسه بر نشینی» مردی از آدمهای شرور را بر
خری یا استری سوار می‌کردند. اینبار بر خلاف «کوسه
بر نشینی» که همراه با خنده و شادی بود، بسیار جدی و
خشن رفتار می‌شد. مأمورین پیرامون «میر نوروزی» یا
تازیانه و ریختن آب آلوده به مرکب یا رنگ قرمز بر
مردم، بزور پول دریافت می‌کردند. کودکان و نوجوانان
هم به پیروی از همین «میر نوروزی» گاه معلمان خود را
می‌زدند و بازداشت می‌کردند تا از آنان پولی دریافت
کنند. این مراسم در هنگام «کیسه» انجام می‌گرفت و پنج
روز بدرازا می‌کشید و گونه کارناوال امروزی فرنگیان را
داشت. این رسم که به ظاهر برای شادی و خوشی بود
همواره موجب آزار برخی از انسانهای آبرومند می‌شد.
در زیر نقاب این رسم، آموزش خردمندانه‌ی نهفته بود
تا مردم بدانند که بگفته حافظ:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکنندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه‌داری و آیین سروری داند

در کتاب «تمدن اسلامی در قرن چهارم» نوشته

«آدم متز» ترجمه علیرضا ذوکاتی، داستان برگزاری
مراسم «میر نوروزی» در مصر شرح داده شده و کار
بجایی می‌رسید که دوبار رسماً برگزاری آن ممنوع شد
ولی مردم دوباره آن را از سر می‌گرفتند. و می‌دانیم که
همه مراسم ایرانی تا کرانه نیل برگزار می‌شدند. با این
تفاوت که در ایران می‌دانستند چه می‌کنند ولی در بیرون
از مرزهای ایران تنها صورت ظاهراً آن که «غوغا گری» و
«آشوب» و تفریح جوانان دست آویزی برای غوغاگران
و باج گرفتن از مردم بود انجام می‌گرفت.
داستان حلاج فیروز: امروزه جایگزین همه آن
مراسم شده است. که همه می‌بینیم...

۴- نوروز خوانی:

همراه با «لحن‌ها» و مقامهای موسیقی، ترانه‌های
شادی فزایی همراه با سازهای گوناگون و دف و چغانه در
کوی و برزن سر داده می‌شد و همه مردم فرا رسیدن
نوروز و بهار را حس می‌کردند و به پیشباز آن می‌رفتند.
جاحظ بصیری در کتاب «المحاسن و الاضداد» (نمایش
نمایش) به دنبال وصف نوروز مراسم «نوروز خوانی» را
هم شرح می‌دهد. این رسم هم اکنون هم در بسیاری از
گوشه و کنار ایران انجام می‌گیرد.

همه این رسمها و مراسم «آب پاشان» هنوز هم در
شبه قاره هند و پاکستان رواج دارد.

نوروز و آیین تشیع:

می‌دانیم که پیامبر اسلام (ص) همانگونه که فرمود
«الاعراب اشهد کفرأ و نقافأ گفت: «اگر دانش در
ستاره‌یی از ستارگان آسمان باشد، ایرانیان به آن دست
خواهند یافت» و دست به شانه سلمان می‌زد و می‌فرمود
«اسلام را مردم او پاسداری خواهند کرده. و سرانجام
دیدیم که ایرانیان از اسلام مذهب تشیع را برگزیدند و
علی و فرزندان آن بزرگوار را در خور و شایسته سروری
و راهنمایی اسلام و مسلمانان شناختند و شتاساندند و این
داستانی بس دراز و در خور گفتگو دارد...

در اینجا بسیار کوتاه و گذرا به بزرگداشت نوروز از
دیدگاه آن بزرگواران اشاره‌یی می‌کنیم و می‌گذریم و
خوانندگان برای آگاهی بیشتر به دفترهای «بحار الانوار»،
گرد آورده علامه مجلسی- باب یوم النوروز- و کتابهای
«مفاتیح الجناب نوشته حاج میرزا عباس قمی» و «ارشاد
العوام» و «الدریعه نوشته حاج آقا بزرگ تهرانی و فرزندش
دکتر علیغی منزوی...» نگاه کنند... و نیز به کتاب پر بار
«گاهشماری جشنهای ایران باستان نوشته هاشم رضی...»
نخستین روایت درباره بزرگداشت نوروز در اسلام،
روایت است که در زمان خلافت عمر، هم‌مرزان
استاندار خوزستان، خوانچه‌یی از چند گونه شیرینی
برای حضرت علی فرستاد. حضرت از بیکان هم‌مرزان
پرسید: «این خوانچه را انگیزه چیست؟» گفتند: «به
فرخندگی فرا رسیدن نوروز» حضرت فرمود: «هر روز را
بر ما نوروز گردانید». ایرانیان شیعه پاسداری نوروز را

حدیث‌ها و روایتها آوردند و مجلسی همه را در «بحارالانوار» دفتر ۵۹ گرد آورده است. از آن میان:

۱- همزمانی نوروز با برگزیده شدن علی بفرموده پیغمبر به جانشینی در غدیر خم (سال دهم هجرت در اسفند ماه یا چهارمین روز از پنجه دزدیده) مقارن است.

۲- بر نشستن علی (ع) به خلافت پس از عثمان (۱۸ ذی حجه سال ۳۵ هجری) برابر با روز نوژوز بوده است.

۳- الف- از حضرت صادق نقل است که: آغاز فروردین و نوروز آدم آفریده شد و آن روز فرخنده و مبارکی است برای خواستن نیازها و بر آورده شدن آرزوها و دیدن پادشاهان و فرا گرفتن دانش، کابین بستن و زناشویی، سفر کردن و داد و ستد و در این روز فرخنده بیماران بهبود می‌پذیرند، زنان باردار به آسانی می‌زایند و روزی فراوان می‌شود.

۳- ب- حضرت فرمود: در نوژوز شستشو کنید و خود را پاکیزه سازید بهترین جامه‌ها را بپوشید. بویهای خوش بکار برید و خدای را سپاس گزارید زیرا در این روز پیامبر اسلام در دشت «غدیر خم» برای ولایت علی (ع) از مردم بیعت گرفت...

در این روز امام دوازدهم که پنهان شده پندیدار می‌شود و خدا او را یاری می‌دهد تا داد بگسترده هنگامی که جشن نوژوز فرا می‌رسد چشم پیراهیم که از سوی پروردگار، پیروزی و شادی برسد، زیرا آن روز به ما اختصاص دارد و پاریسان آن را نگاهداشته‌اند. اما شما جایگاه و پایگاه آن راه بدر داده‌اید و نیک نداشته‌اید...

۴- امام موسی بن جعفر (ع) فرموده: نوژوز بسیار کهن است. روز نوژوز خداوند از مردمان پیمان گرفت که او را پرستش کنند... آن روز نخستین روزی است که خورشید بتابید و بادهای پروازنده روییدنیها وزیدن گرفتند و گلها و گیاهان بر زمین چهره گشودند و آن روزی است که سروش پیام آور (= جبرئیل) بر پیامبر اسلام فرود آمد. در آن روز ابراهیم بت‌ها را شکست. و در آن روز پیامبر علی را در خانه کعبه بردوش گرفت تا بت‌های قریش را فرود افکند...

در روزگار صفویه که بر سخنسرایان، و اندیشمندان و آزاداندیشان میدان تنگ شد بیشتر آنان روانه سرزمین هند شدند. و شگفتا که- فرزندان چنگیز و تیمور مشوق، پذیرا و پناهگاه آنان و همه فارسی زبانان و هر اندیشمند ایرانی شدند، در آن دیار نوروز و دیگر جشنهای ایرانی رواج حیرت‌انگیزی پیدا کرد اما در خود ایران شاعرانی که به ناچار ماندند برای اینکه بتوانند دل شاهان صفوی را نرم کنند و جشنهای ایرانی را در دل و دیده آنان بیاریند همان کاری را که شاعران دیار محمود غزنوی کردند- در قالب آیین تشیع به سرودن شعر و ستایش نوروز پرداختند برای نمونه:

هاتف اصفهانی (سراینده ترجیع‌بند معروف، عارفانه)، سروده است:

نسیم صبح عنبر بیز شد بر توده عنبر
زمین سبز نسیم خیز شد چون گنبد حضرا

ز فیض ابر آزاری زمین مرده شد زنده
ز لطف باد نوروزی جهان پیر شد برنا...

پریشان گیسوی شمشاد و افشان طره سنبل
نه از نامحرمان شرم و نه از بیگانگان پروا
به پاسخ نارون گفتش کز اطفال چمن بگذر
که امروز امهات از شوق در رقصند با آبا
همایون روز نوروز است امروز و بفروری
بر اورنگ خلافت کرد شاه لافتی ماوا...

نمونه اینگونه مدیحه‌سرایی‌ها فزون و فراوان است. اینکار در روزگار قاجاریه از حد اعتدال گذشت و بمرز بی‌مزگی رسید تا امروز هم تداوم دارد.

برای نیک فرجامی یا حسن ختام و به امید آنکه ایرانی از خواب گران برخیزد و فرهنگ دیربا و خدایی خود را با هویشاری، بیداری، خردمندی و با معرفت‌تمام پاسدارد، این گفتار را با چکامه نغز و دلنشین و زیبا و پر معنی ملوک‌الشعراء بهار- به نام آرزوی شاعر- پایان می‌دهیم:

فروردین آمد سپس بهمن و اسفند
ای ماه بدین موده بر آذر فکن اسپند
ورگسویی ما آذر و اسپند نداریم

آن خال سیه چیست بر آن عارض دلیند؟
غم نیست گر این خانه نمی از همه کالاست
عشقست و وفاه نادره کالای خردمند
هر جا که تویی از رخ زیبای تو مشکو
لمسکتکه چین بود و سفند سمرقند...

ای روی تو چونانکه کنی تمبیه در باغ
یکدسته گل مسوری بر سر تو برومند...
ما پارس فروردین جز بند ندیدیم
و آن بسند بپایید بما تمامه اسفند
گر پارس زیون گشتم از دمدمه دیو
امسال بسا ساییم از لطف خداوند

بر خیز و ببستان گذر امروز که بستان
از لاله و نسیم به بهشت‌ست همانند
در کوه تو گفتمی که یکی زلزله افتاد
وانگه ز دل کوه بصحرا بپراکند

صدکان پر از گوهر و صد گنج پراز زر
صد مخزن پیروزه و صد معدن یا کند
صحرا ز گل لعل چو را مشکه پیروز
بستان ز گل سرخ چو آتشگه ریوند
بلبل چو مغان خرده اوست کنداز بر
سرفان دگر زند کنند از بر پازند

یک مرغ نیایشگر مهر آمد و فرورد
یک مرغ ستایشگر ارد آمد و پارت (۱۱)
فرورد ز مینو بجهان آمد و آورد
همراه گل سرخ بسی فزه و اورند

بر گیر می لعل، از آن پیش که در باغ
بر لعل لب فتنه نهاد صبح شکرخند
صبح است و گلان دیده گمارند بخورشید
چون پیش بت نوش لی شیفته بی چند

ما نسیم نیایش بر خورشید گزاریم
خوشا که نیایش بر خورشید گزارند...
آنکه که برون آید و از اوج بستابد
وانگاه که پنهان شود اندر پس الوند...
شد کشور ایران چو یکی باغ شکفته
از ساحل جیحون همه تا ساحل اروند
سرفان سخن پارسی آغاز نهادند
از بسندر عباسی تا باره دربند

●●●

هرمزد چنین ملک گرانمایه به ما داد
زردشت بیاراستش از حکمت و از پند
گسرت کیان باز به ما روی نماید
بیرون زود از کشور ما خواری و آفند
وز نیروی هرمزد در آید بکف ما
آنچ از کف ما رفت به جادهایی و ترفند

آباد شود بار دگر کشور دازا
و آراسته گردند و به اندام و خوشایند
آن طاق که شد ساخته بر ساحل دجله
و آن کاخ که شد سوخته در دامن سیوند
هر شهر شود کشور و هر قریه شود شهر
هر سنگ شود گوهر و هر زهر شود قند
دیگر در سلطان رسد از خطه بحرین
دیگر زر رویان رسد از کوه سگاوند...

از علم و صناعت شود این دوده گرمایی
وز مال و بضاعت شود این خطه کرامند
بار دگر آفتد بسراین قوم کهن را
آن فخر، کز اجداد قدیم‌ست پس افکند
آن دیو کجا کارش پیوسته دروغ‌ست
از سرز کیان برگسلد بسویه و پیوند
دوران جسم‌انسدردی و آزادی و رادی
با دید شود چون شود این ملک برومند...

گردد ز نکوکاری و دانایی و رادی
عمر کم ایرانی، افزون ز صلواند
بر کار شود مردم دانشور پرکار
نسبند شود این گره لافزن رسد
ورزانکه نمانم من و آن روز نسیم
این چامه بماناد بدین طرفه پساوند...

بسا هم: ای‌دون باد و ای‌دون تو باد

۱- داستان خوز: جنبش، خیزش، نمایش و درست می‌شود آن را بجای واژه demonstration گذاشت.
۲- آرزنگ: نغان، لمره‌ار، چاره.
۳- زیویوند: شاد زیویود یعنی زندگانی شاد داشته باشید.
۴- کاهله: آرزو، خواهش دل، بکام...
۵- میث: سخن راز آمیز، اسطوره (موزوژی).
۶- آژو: شهرت.
۷- بندهاد: قانون اساسی.
۸- ایران: خوارایی، بیگانه.
۹- ریش: رام، گوش، خور، ماه، باد (۱۸، ۲۱، ۱۶، ۱۲، ۱۷، ۲۲ از روزهای ماههای پارسایان...)
۱۰- باغ شهیار: نمیشد اردشیر: نام دو مقام و دستگاه برده موسیقی است...
۱۱- دهره و دهرانه: نام دو آیزم در آیین زرتشتی